

# فتح الاخر

معروف بہ

صاحب کین جلیپوری

تصنیف لطیف جلیب ہولوی

تلمینہ جناب شمشاد کھنوی

باہتمام خاکسار

زیر نگرانی ناچیر علی حسین







۲۵ ۱۳۲۲ ۲۰  
۷۳۷

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE737

أَنَا مَدْرِيَّةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِنَا

الحمد لله والمنه که رساله متبرکه در مناقب جناب امیر علیہ السلام بہتم تاریخی

فتوح الآسنہ

معروف بہ

ہفت بند منقبت

از تصنیف خاکسار محمد عبدالرزاق بکسین جیلانی تلمیذ جناب شہزاد گلشنی

مطبع حکیم رحمہ واقع کوہ مطہر شاہ



و بختی وقت خود صرف کرده بعض جا ترسیم نمودند. و از بذل توجه خویش آبروی افکار  
 این هیچکاره افزودند. از آن بعد برای اصلاح بخدمت حضرت استاذی مولانا مولوی  
 محمد عبد الاحصاحب شمشاد لکهنوی مظهره العالی فرستادم. مرانه دعوی فارسی دانی  
 و نه خیال شهرت خویش خصوصاً درین دور که فارسی دانان چون کیسانایاب آق شعر  
 از طبع اهل دوران کم در نگاه ارباب دانش زبان فارسی بیدیه اجنبیت نگریسته می شود  
 و اقسام شعر و سخن مخالف طبع اصحاب منش می گردد. پس درین زمان در زبان فارسی  
 طبع آزمائی نمودن کار نیست بی سود و امر نیست بی فائده. لیکن حسن عقیدت جناب لای  
 ممدوح و امید حصول ثواب آخرت بران مجبور گرد که این نظم بپایه اتمام رسید. و لائق  
 ملاحظه اصحاب دانش و ارباب منش گردید. شکر گزاری آن بزرگواران که این منت  
 را از حلیه اصلاح محلی ساختند اندازه طاقت تحیف بیرون ست. و احسان آن  
 احباب که تقاریط بے بها و قطعات تارنج و لفظ افشاوند از حدوت این ضعیف  
 العباد افزون حضراتی که از الفاظ رنگین و معانی دلنشین و تقاریط و توارنج عزت  
 افزائی این اذل دارین ساختند. رب العزت آنها را بقاصد دینی و دنیاوی رساند  
 و در دنیا خوش و خرم و در عقبی ممتاز و سرفراز گرداند. اکنون بخدمات ارباب فن  
 و اصحاب سخن التماس است که اگر لحاظ بشریت جایی خطائی رفته باشد بذیل عفو بپوشند  
 و در اظهار آن نکوشند مصرع  
 بر کریمان کار بادشوار نیست



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## محدول

هر که مولایش نبی مولایش باشی <sup>حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه ۱۲</sup> لایقین  
 مروه <sup>حسن و حسین ۱۲</sup> جَنبَانِ رِیجَانِینِ تَوْرُوحِ الْاَیْمِینِ  
 چون در خیمه کشائی <sup>باب</sup> پهن چرخ برین  
 امر تو محکم نموده رشته دین متین  
 نعره صور از نهیب چون گشت طنین  
 در که عالیت اجار و بکش مهر برین  
 حُسن عَینِ و لَامِ و یَا اِزْطَا و یَا وَاوَسِینِ  
 دامن سعی تو <sup>علی ۱۲</sup> کفایت را <sup>رسول ص ۱۲</sup> انگار <sup>س ۱۲</sup> استمین  
 نازش و لها زانست همچو خاتم گلبرین

ای که سودایت بد لها چون سودا بجا گزین  
 مهد جَنبَانِ بهر آل تو جَنِ انس و ملک  
 زور بازو سَیِّدِ اَللّهِ اگر آری بکار  
 تنی تو بیرون فلکند اصنام از بیت محرم  
 پیش شهباز عیادت بال هر فی بال شل  
 مَه بلا گردان ایوان رفیع الشان تو  
 ذات تو بهیشتل بی همتاست افیض نبی  
 پاره باره جیب شرک از دست قهر تو شد  
 نازش گیتی ز مهر و نازش مهر از ضیا



نور گیر از تاب انوار رخت خورشید ماه	سنبله از سنبل زلف دوایت خنجر چین
کوبه امید قدمت باب جنت از ازل	چشم بر راه حجاب تو دائم حور عین
دشنائیت با کمال لطف جودت صم و کم	اہل دل اہل دل اہل دل اہل فلک اہل زمین

غیر حق از کنہ ذات کیست کو آگہ بود  
زان پس آگہ اگر باشد رسول اللہ بود

## ہند دوم

کیست در میدان گیتی صاحب سیف و فرس	لافتا مخصوص بہ ذات الہائے توبس
نہیت یارائی بیان در قدر عز و جاہ تو	با خدا ہمزاد بودی با محمد صم نفس
جام کوثر از طفیل لطف تو باشد نصیب	وز عطاے تو بود بر باغ جنت شترس
جبہ اشان علوی شمسہ الیوان تو	فکر گردون سیر از نیمہ زمیں شد بار پس
بتوشیدائے ترا و خلد باشد کے فراغ	گلشن فردوس گرد و بہر او نگار نفس
گنج باد آورده پیش بہشت مثل خاک هیچ	ہر کہ با خاک درت دست قناعت کرد پس
پیش شمشیر جہان سوزت عدو خاکستری	آتش قہر خدا تیغ بود و دشمن چوس
کشور اسلام را بازوئے تو حصین	ہر کاب آمدہ فتح و ظفر مثل عس
سرکشان در زیر پایت ہر لہجہ قلت ہند	روے از قرآن الایت پر پیچ و کس

<p>چون تو هستی از بر ای عاصیان          ای شهنشاه بخت دل اسیرین باشد          این نذر از جن انس دم دوم و سوم و کس</p>	<p>نمیت باک از یوم پیش نیست غنای روزگار          غازه بادا بر زخم از خاک پاک وضعت          روز فتح قلعه خیمه بر سر سوسد بلند</p>
<p>شیرین دان شاه مردان قدرت پُر کار          لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار</p>	
<p style="text-align: center;"><b>بند سوم</b></p>	
<p>چرخ گردنده زایا می تو محور یافته          خوشنشین را فارغ از خطر مسکن یافته          وز فروغت مهر خود را دوزخ پرور یافته          کان زخاکش معدن کبریت اهرم یافته          بخت و بیرنج و محنت گنج گوهر یافته          خفتش بیداری از حسن مقدر یافته          شش اکبر خوشنشین اسعد اکبر یافته          خوش را فلک فلک با حسن بر یافته          کز غبار خاک راهت بر سر افسر یافته</p>	<p>تاب از رو سمنیت مهر انور یافته          هر که با خوبی طالع شد گدای کوچه ات          ماه را مهر تو آورد از زوال اندک مال          خاکسار کوچه ات را گنجا باشد بیت          زانکه از کوی بخت مشت خرف و صد فیت          روضه پر نور تو آنکس که اند خواب وید          اختر و سسعیت مافیه چون زحل          قلزم لطف چو شیرازی تو انسان          بیش می تا بد رخ خور از دگر سیارها</p>

فیض جو دوزل تو از شرق گرفته تا بغرب از لب نشین لطفت مجوی شیرین موج زد مخزن علم لدنی سینه صافی تو	با خرمه یافته خورشید خاور یافته در طفیلش خلد هم تنیم کوثر یافته علم کوئین از جنابت زیب زور یافته
عقل اول کان بود هر علم و دانش رسب آه کند زانو پیشیت بهر تحصیل ادب	
بن چهارم	
ای که حسنین رفیع تو شمع دو دمان مصطفی زینت محراب دین طاعت گز اقلبتین جبهه سایان در تورستگار انداز ازل نخل قدت رونق گلزار فردوسین مشرق خورشید ایمان مطلع ماهقین گل ز گلزار دمی سرواز ریاض کافون مستط الراس چو آمد کعبه کعبه قبله شد ایکه تا در جنگ خیبر فاتح بدر و حنین لال در موج و ثنائی تو زبان انس و جن	وے که ریچانین تو تسکین جان مصطفی ایکه ستر پای داری شان شان مصطفی آستان حقیقت آستان مصطفی قامت سرور و ان گلستان مصطفی روے با انوار تو آید بسان مصطفی عند لب خوشنوا از بوستان مصطفی رشک خلد آمد کانت چین مکان مصطفی ناصر دین سرگروه عاشقان مصطفی بهر اوصاف تو می باید لسان مصطفی

سیرِ نپایانِ حقیقت از زبانت کشکار یافته از دستِ همدت کار و بار دین و اج تا نباشم مضطرب و اندیشه ناک از قبولِ حشر	وز لبانت شد عیان از نهان مصطفی شد از اخلاف تو قائم خاندان مصطفی یک نگاه مرحمت سویم بجان مصطفی
رنگ تازه آید از الطاف تو بر روی من وای بر من وای بر من گریه بینی سویم من	
<b>بند پنجم</b>	
هست در قرآن شنایت یا امیر المومنین شمه از دشمنی با ست خسران اسب فرش پا انداز تو باشد علوی هر علا در کلام خویش ایزد آیه تطهیر خاند داشتی در غزوۀ بدر و احد فوج ملک کوثر و تسنیم نزد عارفان نکته رس ساکنان را در طریقت تان تشبیهی بود شد خیالِ وصفِ ذاتی چون ل از دو انگشت مبارک باب خمیر را کند	مدح تو کرده خدایت یا امیر المومنین فوز خیزد از ولایت یا امیر المومنین جز خدا و اندک بجایت یا امیر المومنین بهر اهلت هم برایت یا امیر المومنین پیش و پس بهر حمایت یا امیر المومنین چشمه بجز سخایت یا امیر المومنین آمد بهر هدایت یا امیر المومنین چرخ گرد از عطایت یا امیر المومنین ساعده ز آرمایت یا امیر المومنین

<p>جان مال مرغ ایت یا امیر المومنین          برورت آمدگدایت یا امیر المومنین          می کند مار اکفایت یا امیر المومنین</p>	<p>معدن خلق عظیمه مخزن لطف عظیم          با هزاران چشم بر لطف سر از پا ساخته          گوشه چشم از ترحم ایچ باشد گاه گاه</p>
<p>شور ابل حشر ساز و گرم باز اتر          رحمت تو کے خجل ساز و گنگار تر</p>	
<p>ہشتم</p>	
<p>د فتر ہر وہان فرے ز دیوان شہاست          قص خود باین بزرگی نیز خوان شہاست          لیکن از مسکن باین دیگر امکان شہاست          انکاد قل کفی باللہ در شان شہاست          گلشن جنت گلے از باغ فیضان شہاست          و قیامت دست این صی دامن شہاست          ہر چہ در وصف شما گویند شایان شہاست          در ہمہ جا خالق عالم تمہسان شہاست          موجزن در سر و دعو عالم بحر احسان شہاست</p>	<p>لوح خورشید و قمر و چین ز فرمان شہاست          اطلس خشرنگ گردون فشن شہاست          ذات عالی کہ بطاہر آمدہ در ممکنات          مطلب من کنج مولا چادر ہل آتی          کوثر و نسیم مہجے از یم فیض تو ہست          نیست در دنیا اگر تپاے اقدس دسترس          چون نہایت بود اندر کلام ایروی          داو حق فتح تبیین در غر و ہا از ہر طرف          کیست کہ لطف نکشت از روطہ غم تنگ</p>

<p>اگر سلوئی شانه از نخل افادت تو هست          مع مروج خدا سر را به اهل سخن          یک نگه از پشت آزار معاصی ادوا</p>	<p>لو کشفتم میوه از باغ عرفان شامت          بنده ناچیز بسکین هم نتوان شامت          اینک این ریخه هم محتاج دران شامت</p>
<p>خوش تست از غیر در خوش پنهان شدن          ایک عقلی ست پنهان از طبیبان شدن</p>	
<p>بند مضموم</p>	
<p>اے ز نور عاضت آراسته دار السلام          اے ز روے تو بهار باغ عرفان زه تر          چون سول حق ترا با خود میتری کرد ضم          اَلْفَتْ احَبُّ الْخَلْقِ هَذَا اللهُ حَبِيبُ خَلْقِ          اگر عیار کوے والایت رسد بر آسمان          با جراهایش ازین برتر ز فهم و فکر ما          مستشرقان باطله اتو کردی چون پنهان          خواجه اهل یقینی سرور دنیا و دین          آمدی نائب ز بهر نائب حق از ازل</p>	<p>گو هر یک ترا مولد بود بیت احرام          وے ز بوے تو معطر شخص ایمان شام          چون ندو کونین باشی ذوالکرم ذوالاحترام          زانکه خلاق دو عالم با تو دار و حُب تمام          غازه بر عارض نماید ماه با فخر تمام          حق ز تو راضی و تو از مرضی حق شاه کام          شد مرتب کار وین از تیغ تیزت کلام          حامی شرح متینی حامی کفر و ظلام          کار عالم را بذات تو نباشد چون نظام</p>

<p>بر سر روز جزا الطفت بود سایه کن  حاجت من کن و ابر شهید کربلا  مدحت چون بدین گفت گوی من</p>	<p>کن قبول این آرزو تو شاه هستی من غلام  وز طفیل روح پاک و خیر خیر الانام  خاشی از وصف تو حد ثنایت و اسلام</p>
<p>هر سحر که بیان گویند بر چرخ برین  روضه شاه نجف فردوس باشد بر زمین</p>	

## تقاريط وتواريخ

هذه التقاريط رئيس المدرسين ومحققهم الفقيه الكامل لكل جامع انحاء العلوم مولانا  
ومولى الكل ابو الامجد محمد عبد العليم الاعظمي المدرس الاعلى في مدرسة شيمه رحمت  
الواقعة في غازي پور اوام اسر علينا فيوضه وبقائه

اما بعد فاني سرحنت النظر في هذا القصصا لكما لخرء النفيسة من العواء  
والعوراء ميتدح بها خاتمة الخلفاء امير المؤمنين نخب الانبياء في جند تبها  
كأنها حلائق لبنان او اوراق محضرة من الاقمان او ازاهير بستان اوربين  
العبدان اوروضة حنا وجنان ضوى فجره الله له خير الجزاء فهل جزاء الاغنى الا الاغنى  
كتبه ابو الامجد محمد عبد العليم الاعظمي اضل الله حاله وانجح اماله

هذه اما قاله معلم العلوم بعقليه والنقليه في المدرسين مولانا احمد حسين الاعظمي  
المدرس الاعلى في مدرسة احسنية الواقعة في حاكمه مقرطاً على فتوح الآخرة

بعد حمد الله وصلواته رسوله فقد وردت الي نعمة انيقة بل حقيقة ملكوتية  
عنى فيها معنى مطرب وغرة مغرقة محبوب بالكان تطير منها العقول وتندور الفحول  
وتتميد بها الافئدة وتهاز منها الولهة والابجد تخطب بها حضرة قاسم الكون



امير المؤمنين سيدنا علي الحيدر عقد لها عقد الحان او شاح من اللؤلؤ والرجا  
الفاظها عذاب خطاياها مستجاب معانيها حلوا للباب المفتوح المطرب هو انشا  
عين الانسان المحلى بحسن الاخلاق باللفظ الوفاق للولوى محمد  
**عبد الرزاق** صانه الله عن معاداة الافاق آفانه الله بفيوضه  
مدى عمره ويحري اليه جلاول بركات امير المؤمنين بامر -

هذا ما قرط به العالم البارع على والرحيب عقلا المولوى محمد شبيب  
المعلم فى المدرس شبيب ربرت الواقف فى غار بغير اوامر بغيره

الحمد لله الذى اولا بنا جنيل النعماء واروانا بقنيف الهباء والصلوة على من  
عجبت لديه الفضىء وعجبت به البلاء وعلى اله الكرماء واصحابه النبلاء  
اما بعد فانى معنت النظر فيما مدح به الملجأ السليلين وامير المؤمنين  
من تباهى به الشياذة واقشع به الخلافة اعنى عليا رضى الله تعالى عنه فوجدت  
درل فريدة وجواهر صيفة اوروضة محضله وخميلة محضرة رؤيتها تفرج  
الغمة ونزوها تروى الغلة لله درك ايها الفاضل اللبيب والكثير الاسريب  
انما جعلت على جميل الهرايكه وذكية الفريجه وطبعت على فكره صبيحة وسحابة  
سليمه ولا مرية انك فرعت الانداد وبرعت الاحجاد وانما اعجبت فيما املات  
واحدثت فيما انشرت واغربت فيما افضيت فلاجل ذلك قلما تجد النساك

نسجت علی منواله والقراحة سمحت بمناله فما حلّ بیا نك وما افصح لسانك  
فحن نسال الله المولى العظيم ان جازى بعبادك الجمیل انذ والفضل الجسیم

صورة ما قرط المؤلف به العالم الكبير العزيز علماً والدقيق

نظر أعبد الباقي الفضل الاعظم اوام استقباه

معافى كالمصباح تذكى بنورها  
إذا اشتد للاقالام ري ما صيرها  
بعد إذا أعد الكرام كبايرها  
يعود به الهدى لك يوم ما شيرها  
خليفة اقوام الهدى واميرها  
فضائل لا عيب بها فيضيرها  
وأبرء مما يبك عيرها

فضايد ذات الحسن ساوت سطورها  
انار الذي فاذا الكرام مجده  
واعنى به عبد الرزاق المجلا  
على انه اثني على اشجع الفتى  
علي المعالى كره الله وجهه  
فراحت على حسن بها الحسن ثانيا  
فزيته الرحمن بالخلق والجسد

چكیده قلم عالم با عمل عامل سنن خیر الرسل واعطى بے مثل مولوی

ابو الصلاح محمد بشیر الله صاحب امام جمعة قصبه موضع عطیم گڑھ

الحمد لله الذي خلق الانسان وعلمه البيان فاطهر به اندش في ادراك  
الانس والجان وحده الله على سيد العنان محمد صاحب سيف السنان وعلى

أله وصحبه ذو المن والاحسان وبعد فقد رأيت هذه القضاة الحسنات في  
 شأن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب تتابع عليه الرضوان فوجدتها كأنها دُرٌّ  
 ومرجان لم يطعمتهن نس قباهم ولا جان ولم يبلغ إلى فكرة مؤلف هذا الزمان  
 فكرة الانس والجان والحق أن هذه القضاة الحسنات أصنف في ملأ من خاليتها من  
 التكلفات المستهجنة المستفحمة كما تكلف الملاك شي في قصائد في شأن أمير المؤمنين  
 رضي الله تعالى عنه بما هو بريء عنه فجزى الله المؤلف عبد الرزاق جزاء حسن فيه  
 كتبه خادم الطلاب بالصلاح محمد بشير الله واصل الله له ما ينفعه

هذا التقرن للفضل الكامل الفائق في العلوم العربية  
 ولعقلية مولانا غلام مصطفى السهرامي ادام الله بركاته

الحمد لله مبدع اصناف الابداع وموسع اطراف الصنائع الذي وقَّع بشكره كل  
 منيب طائع احمد على احسانه الشائع وانعامه المتتابع واشهد ان لا اله الا الله  
 وحده لا شريك له شهادة مسكين لربوبيته خاضع واشهد ان محمدا عبده ورسوله  
 ارسله بنو ساطع وعلى اله الشموس الطالع واصحابه الانجم اللوامع وبعد هذا  
 فقد تصفحت هذا الكتاب سرحت طرفي في هذا النظم البليغ المستطاف وجدته على  
 ترتيب عجيب وسلو عجيب منظوم بالعبارة الفارسية منظوم للسعالي المدحجية  
 له لم يؤلف مؤلف على مثاله ولم ينسج ناسج على منواله كيف لا ومؤلفه ناظمه من

بياحي به الفرزدق والبيد ويغفر به الدريد وابن ابي عمير اعني به المولى محمد  
عبد الرزاق اح امر الله فيؤضه في الافاق ولنعم ما قيل في شان هذه الرسالة الايقنه

هذا كتاب فاق في اقرانه	يسمى الحقول بكشفه وبيان
سفر جليل عمق في ما احده	شعر لال جاء من سبحانه

فلما رايت هذا المنظم المسمى بفتح الـ الاخيرة مشتملا على المناقب لعلي بن ابي طالب  
كرم الله وجهه فوجدته ما تشبهه الانفس وتلك الاعين وترغبه القلوب وتستلذ  
به الالسن والله ذكر المولى جعل الله بكمه سبحانه مشكورا ونظمه في اعين الناس مقبولا  
ومشهورا ونعم الله حمدا كثيرا وسلم على سيدنا محمد تسليم مؤمرا واوله وصحبه المومنين  
الناس محشورا = العبد الفقير الى الله الاعلى المدعو بخالد مصطفى عفي الله عن سيئاتي ولطاف بكم

تقريرا اجماع علوم حاوي نروع واصول مقبول الم
مولوي امين الله صاحب جليلوري سلمه الله القوي

اما بعد الحمد والصلاة فاني قد نظرت الى ما فوج الاخيرة الكتاب الذي  
انشده العالم الشاعر الكامل الماهر الفائق الباهر المولى محمد عبد الرزاق صاندا  
عن افات الافاق الجليل في صين عن شرور المعنوي والصبر في وجدته مما  
ينشط السامعين ويطرب المصغين ليس فيه شيء مما يقدر فيه القادحون و  
يؤثر عليه الموردون ولعمري منقبة جليل قد مهايت شر منها محبة صادقة و

مودّة خالصة لامير المؤمنين يعسوب المسلمين علي بن ابي طالب وارحوان يكون  
 مؤلفه من اخبر عنه سيّدنا شفيع المذنبين ورحمة للعالمين اعلی حيث قال من  
 مات على حب علي بعد موته ختم الله له بالايان واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين  
 حرّره خادم العلماء مسكين مستكين محمد امين لله قادري خشت غم عن الدنيا

تقرئ طيبيد قلم معجز رقم مخزوم جامع لفضائل مولانا مولوي حكيم محمد حسين صاحب  
 مائل آله آبادي ثم جبل بن مري صانه اسعش شرور المعنوي والاصوي

الحمد لله الذي خلق الانسان وعلمه البيان وارسل رسوله بالهدى دين الحق  
 ليظهر على كل الاديان والصلوة على النبي الأُمّي الذي هدانا الى طريق الجنان و  
 اخرجنا من هوى الضلالة والظيان وعلى آله واصحابه الذين هم حفظة الشريعة  
 الغراء وترجمة القرآن اما بعد فيقول العبد الفقير محمد حسين بن مولانا  
 عبد الرحمن العمري الفاروقي نسباً الخفي القادري مشرباً ومذهباً عفى الله عنه في  
 تصفحت في فتوح الاخرة التي صنفها خلد اديب الاريب الموصوف لسانه  
 بالانطلاق الموسوم بمحمد عبدالرزاق يمدح فيها مناقب امير المؤمنين واما المنتقن  
 علي بن ابي طالب مظهر العجايب مصدر الغرائب كرم الله وجهه فوجدتها من حسان  
 الفصاحة والبلاغة معقوداً ومن اعناب حداثت الادب غنقوداً استيعب الله  
 على قائله اجر فايدخر له سعياد خراج محمد آله واصحابه بالقرن الثاني امين يا رب العالمين

## وله فی الفارسی

ستایش جهان داور پاک را

که خشنود و آن پیکر خاک را

ستایش و نیایش مراد یہ ہے کہ لفظ انسانی را بزیور علم البیان آراستہ۔ جسے کہ اکل التکلمین  
محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم را متابعت نمودن نشان این است <sup>۱</sup> محمد حبیب خداوند پاک  
منور نامے سکتا سماک و شیوع دین و اسلام بہدایت اولاد و صحابہ رضی اللہ عنہم  
اجمعین گواہ است اما بعد کج کج زبان زولیدہ بیان احقر الدارین محمد حسین بن محمد الانجلی  
فاروقی نسبتا قادری مجددی مشربا الہ آبادی وطننا جل جلالہ فیہ اقامت می گوید کہ درین ایام ہمیت  
انجام بہ تراوش خامہ نگاری سرفراز شاعران نامی جو لانا نگاہ محبت را فارس بلکہ افسر جناح پوی  
محمد عبدالرزاق تخلص بیکس سلمہ اللہ الاقدس نطے ہفت بند و مناقب امیر المومنین  
منظر العجائب سیدنا علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ بزرگ آمیزی صنائع پر دخت بطلانہ این  
ہیچدان گزاشت الحق نسخہ ممتنع اجواب ہر سئیش حال صد کتاب محبوب طبع خاص عام مرغوب  
خواہد نام اگرچہ کاشی علیہ الرحمہ نظم نداشت مگر این گل دیگر شکفت از ہر عیوب پاک صاف از  
جلہ صنائع و بدائع ملو یافتہ ایزد تعالیٰ مصنف را از چشم زخم نازد مومن و مصلون را و  
تصنیفش را مقبول عالمیان گرداناد آمین۔ قطعہ تاریخ

نوشته بیکس نطے برج حضرت علی طالب

نظام زیر با فصاحت اعلی عبارت بلغ بلاغت پس

برای این نظم روح افزا جو فکر تاریخ گشت پیدا

ندے ہاں شنید مال محیط آفاق نظم بیکس

رنجته خامه فیض شامه ماهر روز شعرو سخن علامه زمین فصیح البلیغ  
بحر خرام عقول و منقول حاوی فروع و اصول حضرت استاد می لانا  
محمد عبد الاحد صاحب شمشاد و کهنوی فرنگی محلی منیر مدرسه پیشه در حیات غازی  
لا زالت شموس فیوضه طالعه و بدور بر کات لایع

قطعه سال طبع هفت بن نیک طالع مولوی محمد عبد الرزاق بکس سلمه

۳	۱	۹	۶
عبد رزاق شاعر نامی	هفت بکس نه بکس مرغوب		
هفت بند نوشت لاثانی	داوم اصلاح و شد پسند قلوب		
لفظ و معنی و هم تراکیبش	پاک دیدم ز شاعران مرغوب		
نظم آن شد پسند خاطر ما	اعتقادش زیاده دان محبوب		
به طیفیل مدح بر آید	انچه باشد بخاطرش مرغوب		
به تقاضا سخت خواست زمین	به تاریخ قطع مطلب		
گفت شمشاد بهتر از خیش	هفت بند بدیع نامه خوب		

قطعه تاریخ متر شمشاد کلک جواهر سلک جامع الفضل و الکمال  
صدر نشین بزم سخن عالی جناب مولوی سید مظهر الحسن صاحب

تخصیله از پیش نو آنزیری مجسریط جلیله ر وامت برکاتم		
مدحت او گفت کو مطلوب من	بکیس خوش لجه و محبوب من	
گفتش تاریخ بے فرق زیاد	از دل جان هست این مرغوب من	
از افادات سخنور یگانہ سر آمد شعرے زمانہ حاوی معقول و منقول جامع فروع و اصول عالیجناب مولانا مولوی حافظ محمد علی صاحب قاری صدیقی حنفی سرمدی وکیل عدالت منصفی غازی پور دام فضلم		
ہفت بند منقبت در شان سیدنا علی	نام تاریخی فتوح الآخرہ شایان آن	
ہست از بکیس کہ نامش عبد رزاق آمدہ	گو ہرش جو ہر جہل بوہرست خوشتر کان آن	
خواندش ہر شعر شعرش رشتہ جان باقیم	ہر کرا دل ہست باشد بے شکلیں جان آن	
بہر سال طبع و تصنیفش چو قاری فکر و اشت	ملہم غیبی رسید و کرد کار آسان آن	
گفت تاریخ از بے منقبت باشد ہین	یا و را جوید بکیس رحمت رحمان آن	
دیگر در سال عیسوی		
گفت بکیس ہفت بند منقبت	دشنائے حیدر سالار دین	
نام تاریخی فتوح الآخرہ	آمدہ از ہر نقطہ شایان این	



<p>خواندم و دیدم سرای این کلام          بهر یکس عبد رزاق است اسم          از فتوح الآخرة هجریست سال          گفت ای قاری بگو این مصرع</p>	<p>نظم ملک و معیش در زمین          و ز جیل پورست آن مرد گزین          در سیحی جستم از غیبی معین          مدح مولا زاد راه خوشترین</p>
<p>قطعه تاریخ از کلمات افکار بلبل بوستان سنخوری گوهر درج معنی پوری          مقبول بارگاه رب صمد جناب مولوی لعل محمد صاحب ناظر محکم دیوانی          جیل پور صنف شصتی مولوی مهتاب دایم مجد</p>	
<p>عبد رزاق بیکس خوش فکر          هفت بند مناقب حیدر          هفت افلاک گشته سرسجود          سبع سیاره گروے گردند          هفت دوزخ پناه می جویند          وزن سبعة معلقه کم شد          لرزه افتدش هفت اتمام          خواستم ماده پیر تاریخ          ناگهان شد بدل چنان القا</p>	<p>محو در مدحت شه مردان          چون قلبند کرد بادل و جان          بند شد ناطقه مدح آن          عاشقان چون گرد مشتوقان          ز آب مضمون آن در غلطان          چون مقابل شدند در میزان          زنده گرد و دو گر اگر حسان          کان بود حامل نوید چنان          حیل و بخشش گناه - بخوان</p>

از رنجته قلم فیض تو ام عرفی زبان شیوا بیان باشکینا ناظم بهر تهاکرمی جنب  
منشی سید علی رضا صاحب ضایعیتا پور حرره الله عن الحاقات الشهور

افزون گردید اعتبار دانش الحق که نمود دست کار دانش افزود ز نشه اش خمار دانش اورا گویند شمسوار دانش گلدهسته بمعنی عیار دانش	از طبع کلام بکین نکته سرا در مدح امام هفت بندی گفته است نظری در وصف سانی کوثر گفت یکران خرد بزریرانش ادا تاریخ بگفت بلیل طبع رضا
---	--

دیگر

شده ز طبع خوش مطبوع جهان از فضل رب در تینائے ابن عم سرور امی لقب در زبان فارسی توصیف سلطان عرب گرد این نظم از برای بخشش بکین سبب منطبع شده هفت بند بیکس عالی نسب	رضا این هفت بند در حدیث شاه بخند خوش مصنف او مضمون آفرینی داده است کم کسی گفته چنین جزو کاشی در حدیث سرا منسلک و مسلک احان شود روز جزا مصرع تاریخ طبعش سر زدا از طبع رضا
--	--

دیگر

که سپیم نقره احسن شد از شش جهت بیرون برآمد چون کسی از عده مدح و صفت بیرون	رقم ز هفت بند بکین خوش لجه در حدیث عجب نظری که از نظم نریا باج می خواهد
--	--

پے ساریج طبعش گوهر مقصد بہت آم	رضا چون سبک لامع شد نظم وقت بیرون
	دیگر
چو مطبوع گردید این ہفت بند رضا بہترایج طبعش بگفت	بہر جہ جناب علی ولی ایل مضامین وصف علی
	دیگر
زا انطباع مناقب حیدر وادے مدح خوب طے کردہ قابل داد ناظران بود ست از شراب حصول کام مدام از شمیم نوازش حق باد دلکش تر از صبح کاشی باد بہترایج طبع گفت رضا	گشت مشہور نام کاشی عصر خامہ خوش خرام کاشی عصر در سخن بقیہ نام کاشی عصر با دلبر زیجام کاشی عصر عنبر آگین مشام کاشی عصر فرحت انگیز شام کاشی عصر ہفت بند از کلام کاشی عصر
از نتیجہ فکر ہر سپہر مخموری جناب ششی سید ظہور الحسین صاحب فروع سیتا پوری اوصلہ اللہ مدارج الاعالی	
چون نظم کرد بکس خوش فکر ہفت بند از کاک اوست خامہ بہر از منفعل	برودہ سبق ز مدح سرائان سابق خفا کہ کار نامہ مانے ست ہر ورق

<p>طبعش نموده میل سوے سهل متنع          بین السطور طرفه صفادارد و منوع          از دست خویش صاد نماید و بی خرج          در بیج کالے ست که کرد این علم او          طبع فروغ گفت پے سال طبع آن</p>	<p>کرد اجتناب از سخن مشکل و ادق          شد از ضیایش رنگ رخ آفتاب فتق          حاصل شود اگر ز فلک گوید شفق          ز آگشت خویش سینہ ماه تمام شوق          بے مثل هفت بند بلج و بی حق</p>
<p>نتیجہ فکر شاعر خوش کلام مخزن علم و تہذیب جناب نشی سید بن ضا          صاحب ادیب سیتا پوری ابن نشی سید علی رضا صاحب سلمہ الدقاق</p>	
<p>شد طبع چو هفت بند بیکس          قسام ازل ہم از ازل داد          سلک گہرست یا کہ نظم ست          بنوشت ادیب بہر تار رخ</p>	<p>ظاہر گردید زور کلاش          ملک شعرو سخن بکلاش          ہم سلک و خوش آب بکلاش          گفتار فصیح و بی لکلاش</p>
<p>دیگر</p>	
<p>بیکس چو زشت هفت بندی          مطبوع زمانہ گشت از طبع          این نظم بدیع و تغزونا در          آخر سوے فکر سال آن فنت</p>	<p>در منقبت امام جمہور          از باب بہان شدند سرور          با دایا رب ز چشم بد دور          در بیج چو شدا ادیب مجبور</p>

	از مجنون فیض شد برون نور ۱۱۶۹	چون ماده غداستم ز بافت	
از شایخ افکار شاعر شیرین گفتار خزن علم و تیز مجبی جناب معنی لوی محمد عبدالعزیز صاحب تئیمیر انجمن اسلامیة حلب و حرره المد عن الفساد و الشرور			
«تاریخ منقبت علی» «منقبت علی ولی اسد المد الغالب»			
از طبع ناچیز محمد عبدالعزیز عقی اسد عننه منیر انجمن اسلامیة حلب			
عبدالرزاق آنکه شهوت در لطف و قلم عنصری عصر هم سعوی و حبان ز سن زان شده مقبول در بار حسین ابن امیر بالت غنیمی نوشته مصحف فؤاد عظیم ۱۱۳۳		منبع جود و کرم هم صاحب خلق اقم گوهر بحر بلاغت لبیل باغ سخن هفت بند منقبت کرده موزون بی نظیر سال تاریخش عزیز از خامه عنبر شمیم	
قطعه تاریخ از نتیجه کوشا عزی شعور حافظ محمد عید الشکور حسین لوری نقشه نویسن اور خور و مصنف			
بدرج علی شه لاقا اگلو- نسخہ ندارد و د لکشا ۱۱۳۳		گرامی برادر چه خوش نظم کرد چو پرند حافظ از تو سال طبع	

قطعہ تاریخ اُردو از تراوش طبع وقادزہن نقاد محب آلِ بجا دانشی سید  
اولاد حسین سجاد اکوٹنٹ گورنمنٹ پبلک پوسٹ ناگپور تملیز جلال موم محمد

فی زمانہ یہ ہفت بند ہر فرد وہ بیان ہے کہ ہر بیان شکل ہم نے سجاد و اسکا ہجری مین	ہر یہ اک تحفہ زمان حال یہ بیان کرتی ہے زبان حال نام رکھا ہے۔ ارمغان حال
دیگر	
سب کے پسند خاطر بیکس کا ہفت بند سجاد کیون نقش کرتا ہے کے لیے ہے	طیب ہے اور طاہر بیکس کا ہفت بند لکھو۔ بہت ہی نادر بیکس کا ہفت بند
دیگر	
چھپ گیا سجاد بیکس کا کلام آخرت کی منکر بیکس کو جو تھی حکم حق سے قاسم خد برین مل گیا وہ جسکی تھی ان کو تلاش	ہو گیا روشن چراغ آخرت مل گیا آخر سرِ مرغ آخرت اسکا ثرہ دین کے باغ آخرت ہو گیا حاصل سرِ مرغ آخرت
ہر یہ ہجری صنعت تبریع مین آفرین چشم چراغ آخرت	

## دیگر عیسوی

اُنکی زبان میں ہے ارشادِ وحید کا  
 قیدی ہر ایک دل ہر ایک کی کند کا  
 دیکھو ٹوٹا قلم کے سب کا  
 عاشق ہر بند بند مرا - ہفت بند کا  
 لے شیخ ذکر کیا ہر ہماری پسند کا  
 یہ کام ہر خدا و نبی کی پسند کا  
 ہر انتخاب بند ہر اک ہفت بند کا

شیرین کلام حضرت بکس ہیں لا کلام  
 سحر حلال کیے سخن کو تو ہر بجا  
 جو لایان دکھائی ہیں کاغذ پر کسطح  
 ہر بند بند میں مرے اس نظم کی ولا  
 سادات ہیں تہائے علیٰ پر خدا ہیں ہم  
 یہ ہفت بند سائے زمانے کو ہر پسند  
 سجا و منتخب ہر یہ تاریخ عیسوی

## سال بنگلہ در صنعت منقوٹ

مرحبا کیا کام ہے - اسکی جزا کے کردگار  
 الفتِ آلِ نبی ہر بند سے ہر آشکار  
 خوابوں کا آپ کی وہ کہ نہیں سکتا شمار  
 مولن و سہم تھے اُسکے آپ ہی لیل و نہار  
 ہوں تم کیا کیا نہیں اوصاف کچھ تو ہیں چار  
 ماہرہ رازِ طریقت - عابدِ شب زندہ دار

جذبا کیا حضرت بکس نے لکھا ہفت  
 سب ہر ظاہر جو صنعت کا ہر حسن اعتقاد  
 آپ سے سجا و کودت سے ہر حال نیاز  
 جب ہ تھا بیتول میں ہر دم ہے پیراں حال  
 آپ کی تعریف میں قاصر زبان ملک ہر  
 عالم علمِ شریعت حامل شریعتین

<p>صوفی صافی ضمیر صاحب صدق و صفا  خوش دل و خوش خلق و خوش خوش و خوش خیال  شاعر شیرین سخن شیرین بیان شیرین بیان  قاعہ دان عروض و ناظم نظم صحیح  رمزدان کشف روحی عامل معمول از  بے تبرا شیوہ پاک امیر المومنین  بعد کاشی کے لکھا بمثل ایسا ہفت بند  اپنے اپنے رنگ میں تازہ ہر ہر مضمون کا پھول  بند کا ہر لفظ سچے حال کی تصویر ہر  یون رقم کی ہر شجاعت لفظ بول اٹھتے ہوں  میرچ پاک مصطفیٰ بھی مرتضیٰ کے ساتھ ہر  سال بنگلہ حروف منقوط میں یہ سجاو لکھ</p>	<p>صاف - ظاہر پاک - باطن اہل طاعت گناہ  عقل و منصف مزاج و نیک طینت نیک کار  واقعہ ارکان شعر و شاعری - جادو نگار  منشی فن تواریخ و فصیح و فہم دار  قانع و پابند فتنہ و دیندار و پردہ دار  بے تعصب سنی و یار طریقت چارہ دار  زندہ وہ ہوتے تو بیتے داد و دیہہ کریم دار  ہر فصاحت کی بلاغت کی سلاست کی بہار  کیا و لائے مرتضیٰ ہر وہ تحسین صد ہزار  لَا تَقْأَلِ الْعَبْرَ لَا سَيْفَ الْأَذْوَانِ فَتَحَارَ  روح و قالب منقبت کے جسم میں ہر آشکار  وصف ہزارہ دینہ میرچ شاہ و دولت دار  بجھ</p>
دیگر قصے	
<p>کیا بکس نے نہت بند جو نظم  اسکو پڑھے بطر تحت اللفظ  جسکو ہر فرد شعر و عشق علی</p>	<p>ذاکرون پر یہ عین احسان ہر  ہر سخن فہم اسکا خوان ہر  ہر بن موسیٰ وہ ثنا خوان ہر</p>



قلب سجاو سے ہوا روشن	سال فضلی - چراغ ایمان ہر
سمت بکری در صفت منقوط	
ہوئی جب یہ تصنیف جلوہ نما ہوئی دو ستون پر صفت اسکی فرض یہ تصنیف ایمان کی ہر سند دم نزع یہ دست امداد ہر بروز قیامت پئے مومنین صفت اسین شاہ ولایت کی ہر وہ مداح حق اور مدوح حق نبی و علی ہر دو نسبت بہم جو کی فکر با نچ سجاو نے	ہر اک شخص اسے دیکھ کر خوش ہوا لکھا سب نے جو جس سے ممکن ہوا صحیفہ ہے آزادی مار کا چراغ لمحہ ہر فضل خدا نوشتہ ہر یہ گلشن خلد کا جو مولا ہر سب کا ہر اسکی ثنا صفات اُسکے انسان کیا ہوں ادا بہت خوب ہر یہ کسی نے کہا کہا ہر تفت غیب نے مشتقا
سر حرف منقوط سمت کا سال رقم کرنے - تذکرہ علی مرتضیٰ ۱۹ بکری	
تمام شد	

# عرض خاص



یہ کوئی نہیں کہہ سکتا کہ ہمارے پریس سے اچھا دنیا میں دوسرا پریس نہیں چھاپتا ہے۔ کیتانی کا دعویٰ جو لوگ کرتے ہیں وہ ہمیشہ نقصان اٹھاتے ہیں

ہمارے پریس کو جاری ہوئے ابھی جمعہ جمعہ آٹھ دن۔ یا یون کیسے آٹھ سال آٹھ مہینے ہیں۔ اس سال میں ہم نے یہ کوشش کی کہ اخبار اور پریس کے کام کے نمونے ملک میں تقسیم کیے جائیں۔ یہ محض خدا کا فضل ہے کہ مشرق نے بحیثیت اخبار نمونے کے ملک کے سامنے خود کو ذلیل نہیں کیا۔ اس نے تمام اقوام و مذاہب میں اتفاق پھیلانے اور حکومت رعا میں بچتی پیدا کرنے کی کوشش کی۔ آج ہم دیکھ رہے ہیں کہ یہی صداہر طرف آ رہی ہے کہ مشرق بحیثیت اخبار کے تمام اقوام کا وکیل ہے۔ بحیثیت لکھائی چھپائی حجم کے چار روپیہ کی قیمت سے کوئی فائدہ ہم کو اب تک نہیں ہوا۔

پریس کے کام کے نمونے جو ملک میں پیش کیے گئے ہیں اس میں ہم کو خفت نہیں ہوئی۔ اور خدا کا شکر ہے کہ ہم اب تک سرخرو ہے۔

حدائق البیان - کلام الملوک (ہر بائیس نو اب صاحب درامپو کی تقریریں) ارشادات - (ہر آٹھ سو چار سو کاٹ ہیوٹ کی تقریریں) - ارشاد - (ہر آٹھ سو چار سو کی تقریریں) اور یہ کتاب جو آپ کے سامنے ہے۔ العرفان جو زیر طبع ہے۔ چند نمونے ہیں جن کو دیکھا آپ کام کی نسبت بھی بری رائے قائم فرما سکتے ہیں۔ یہ تمام کام منشی علی حسین صاحب لکھنوی کی زیر نگرانی ہوئے ہیں جن کو ہمارے مطبع کے سوا کسی سے تعلق نہیں ہے۔ وہ ایک ذہین اور قابل کارپرداز ہیں۔ اور یہ تمام کام ان کی ذہانت کا نمونہ ہیں۔ حدائق البیان قیمت ۵۰۰ - ارشادات کی قیمت ۲۰۰ - ارشاد کی قیمت ۳۰۰ - اس کتاب کی قیمت ۵۰۰ - العرفان بھی زیر طبع ہے۔ کلام الملوک کی کوئی جلد ہمارے پاس نہیں ہے اگر ضرورت ہو تو ہر بائیس نو اب صاحب درامپو سے درخواست کرنے پر مل سکتی ہے۔ خادم ملک قوم حکیم برہم گورو کھپور



حق تصنیف منقبت

حضرت مصطفیٰ بن حکیم برہم کو عطا کر دیا

لہذا کوئی صاحب بغیر اجازت سے اس کو نہ چھپائے

جن اصحاب کو ضرورت ہو ایک قیمت بھیج کر

مصطفیٰ بن حکیم برہم کو رکھو پس منگو لین

